

محموظ هستند و معصوم شد تا خلافت پیشداشته از وظایف هر فرد و خصوصاً که در اصل  
 دیوانه و متحرک عقل باشد استقامت صفات از دنیایی باید پیشداشته اگر چه  
 بولایت برسد خداوند در آن وقت چه نامشعول معقول او شده باشد و صورت  
 صواب را از نظرش پوشیده باشد کارخانه دیوانه با و یکدیگرست نمی بیند  
 که تکالیف شرعی و روابط عقل است با جمله همه را در مرتبه اش منذور باید داشت  
 و نظریه فاعل حقیقی کرد بل معیت وجود را و دیدار و شناخت نیست نفوس  
 مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمنه و بعضی در میان که آن را الوامه گویند آنهم  
 اگر از ذوی العقول باشد مطمنه نفوس اولیا است ارباب نفوس اماره را نیز  
 منذور باید داشت بل بنظر لطف و دید در هر کاری مطالبه ای جمیل کار باید بود  
 طعن اهل سنبل نیز اسکار نمی باید کرد بل بنظر رحم و ایشان دید که از استقامت  
 عقل بر آمده اند و شیوه نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکنند  
 حکم بر بطلان او در اکتفیه و مجموع امور او را نیز تلبیس هر حکم فرماید اسکار  
 و المته که ملاست نصیب اولیا راست ما خود در ظهور این امور طریق دیگر  
 و اریم هر گاه ملاستی برسد و ز خودی نگریم و یک بد صفتی در خودی یابیم  
 و این اشارت را موعظه غیر میدانم چنانچه درین ماده نیز در خود نفی تمام و  
 تلبیسات یافتیم و التجا بکرم الله که در ویم انتشار الله در تفتح سودباری بگوئید  
 که از ملاست سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود و یا  
 صفای توجه بر طرف خواهد شد یا در گاه خداوندی خواهد شد  
 مشوقه ترا و برسد عالم خاک + والسلام این مکتوب را نیز پیش از آن  
 بعد از آن تقریبی که مفهوم کرد و پیشینج تاج نوشته اند که کاری کن  
 که وحشت رشکم فزون شود + صیدی چون زو ام و فایت برون شود +

مرغ دست آموز شما فرج نازکی وارود الله که بدست این مسکین نیست کم پروا است  
 گرم و سرد این بیابان ندیده با بجمه بنازش می باید داشت ستمه الله تعالی برین  
 جاریست که انوار واسطه و تعظیم او صورت فیض لا یتناهی است سه چون زمانی  
 بغیر مانکر + اسکا بحد ز غیرت ما + زیاده گستاخیت انشاء الله تعالی روین  
 پنج دستش روز توجه شما خواهد شد پیش ازین بیک روز نوعی اشاره شد تا آنکه  
 اقبال در توجه بجانب شما بکنم و از همین جا غایبانه هست برتری شما بر بندیم توفیق  
 الله تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر ظاهر شد که فی الجمله شما را جنگ و نزاعی در میان  
 است اینها در چنین وقتی چه مناسب است اتهام نمایند که از عین الیقین بحت  
 الیقین رسیده در اوج بقا باشد نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحت  
 الیقین در معشوق مشاهده افتد و معنی ماریت اذ میت و لکن الله رمی  
 ذوقی شود و هر کل شیء بالک الا وجه تحقیق رسد خلافت الهیه جز درین مطن  
 صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجه احرار می فرموده اند آن که  
 ناپر تو ماریت اذ میت و در باطن نیفتد و اصل نمی توان گفت کسی را کمان  
 نه شود که این معنی در ظهور انوار توحید بدست می آید که همه را نبغت همگی دیدن  
 دیگر است و همه را با نبغت یگانگی دیدن دیگر فهم من فهم این معنی ظهور کان الله  
 و لم یکن معه شیء است چنانچه در ازل بود باز تیر الا ان کما کان دیگرست دقیق  
 است کنجایش لغت پر و تحریر ندارد و السلام و الا کرام هم این فقره عالی را  
 پیشین نگارش فرموده اند عزیز من هدایت مطلق در رتبه انوار البصر و ملت  
 است که باطن سالک گرفتار ذات بحت باشد نشانش آنکه با وجود و در و بر  
 جمیع مقامات و مشاهدات و مراتب ظهور پیش بمتش حقیق نماید و زنده  
 چندند کس نداند چندند بر نسیم و نقد هر دو عالم خندند اگر صاحبین حالت

را بشرط کشتش ازین حالت سر بمقام بندگی رسیده منظر اسم الغنی شود و مفتش  
 به مات رسد الفقر او اتم خواهد شد نیست این معنی بی استغراق کشتش الهی و  
 در یافتن آنکه این کشتش از دست و پا و صور کائنات و مشبوح عالم سرایی  
 پیش نیست میسر نیست انتهی کلامه الشریف چون حضرت خواجہ قدس سره  
 مدار البقا شتتا فتنه خدمت شیخ تاج سلمه الله از آواره دلی طریق سیر بلا در  
 پیش گرفت اکثر ممالک هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرمین  
 محترمین زادگاه الله تعالی شرفا و کرامتیه گردید چون بان دولت رسید سکنه آن  
 اکنه متبرکه را بشیخ اخلاص تمام بدیدار کشت شیخ محمد علان که از اکابر حرم  
 بود و بوسع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار  
 از مستفیدان آن جناب شد و شیخ محمد را پیش از وصول صحبت شیخ تاج الدین  
 اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسله علیہ نقشبندیہ قدس الله اسرار ابا الیہا کابن  
 بود و کتاب و شحات عین الحیات را بتازی زبان ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز  
 بر حسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه  
 جوین آن می بود که حق سبحانه یکی از خلفای این شکر سلسله را آنجا رساند  
 تا از وی اخذ طریقہ این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض  
 اکابر این سلسله در مقام آن غریب را به شیخ دلالت نمودند تا با اخلاص تمام  
 بخدمت شیخ رسیده اطوار و اذکار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بکلامت  
 آمد شد می نمود و نور ارتباط و اعتقاد این غریب سبب فریاد اخلاص مردم آنجا  
 شد و شیخ تاج الدین را تم از زبان شیخ شنود که بطیبت فرمودند که ما را در بلاد  
 عرب شیخ محمد علان میگویند شیخ محمد در سنه احدی و شلمین بعد الالف باختر  
 شادت رحمة الله شیخ تاج الدین سلمه الله مکررا از دیار حجاز بمندهوستان آمده

با زبان بلا و شرفیه رفت در مرتبه اخیر ولایت لیس و بصره رفت جم غفیر بسببک  
 اراده پیوستند حاکم آن و بار از مخلصان شد و اثنای کثرت صحبت و اجتماع  
 ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافله حرمین طبل جیل فرو گرفت  
 شیخ مضمون سه یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز در می + از گران جانی  
 بود آنرا که ماند دل بجای پیشخت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاد و هم ازان جا  
 بالباس احرام با یک ناته و یک دو خادم بفقرو فاقه متوجه بیت الله حرام و روضه  
 سیدالانام شدی از دوستان این فقیه که فاضل و صالح است و صالح نام و  
 از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزاروی هشت  
 باشد در یادیه متبرکه عرفات شیخ را دیدیم بچنان با جا همای احرام چندین وزه  
 که شوخکین گردیده بود و آن جناب غبار آلود و ژولیده سوری با محاسن سفید  
 و چشمهای از تاب سفر بل از نشانی مستی دیگر سرخ شده چنانکه از دیدنش  
 سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و بمن گفت که سالها شهرها و میاها  
 پیروم و این و آنرا از مووم اکنون جاروب کشتی خانه صاحب خود میکنم تا همین  
 جا خاک شوم و خوش آن سر یکیران آستان خاک شود و حق سبحانی آن  
 یادگار بانی را در آنگنه مکرمه سالها بانی و اراد بحق آخرین و زوارها و سایر العباد  
 آن جناب را و را طوار و اقوال ارباب ذوق و حال رسائل نیکوست و جهت  
 افتاده اهل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندیه را رضی الله عنهم که بفارسی  
 بوده عربی کرده و نیز چون از بعض علماء ظاهر حریفیکه مشعرا باشد بر آنکه پیری  
 و مریدی بدعت است شنوده و اثبات سنت آن رساله زیبارقم نموده اینجا  
 و دهنده تبرکات از رساله که در تعلیم او کار نوشته تخریری آید پس و تقریب آن  
 کلام خواججه عبداللہ امام اصفهانی رحمه الله که در نفحات الانس مذکور است

اولا صورت آن شخص را که این نسبت از وی یافته و خیال آوردند آنچه شیخ مینویسد  
که فیذی ان تجعل صورت الشيخ على كتفك الايمن في خيالك ويعتبر عن  
كتفك الى قلبك امر امتداد ویاقی بالشیخ علی ذلك الامر الممتد ويجعله  
فی قلبك فانه يرجح لك بذلك حصول الغيبة **ب** اثر الذکر انك فی  
نرمان النفی یعنی عنك ووجه البشرية و فی نرمان الاثبات يظهر فيك  
اثر من آثار تصرفات الجذبات الالهية و الاثر متفاوتة بحسب الاستعداد  
فمنها اول ما يحصل الغيبة عما سوى الحق وبعضها اول ما يحصل له  
الشكر والغيبة وبعد ذلك يتحقق له ووجه العدم وبعدها يتشرف بالثناء  
كما قال الشيخ عبد الله انصاري فی تفسير هذه الآية واذكر بك اذا  
نسيت اى نسيت غيرك ثم نسيت نفس ذكرك ثم نسيت وذكر الحق اياك  
خواجہ حسام الدین احمد سلمه الله ان جناب نیز از خلاص صحاب اجلاب  
حضرت خواجہ باقی بائند است والد ماجدان مجموعہ علوم سخنندانی قاضی نظام  
بدخشانى بود که از وسع تواضع زیبا و زوکر مولانا ربانی سعید کرستانی سبق ذکر  
یافت و وسع از اجله تلامذه مولانا مذکور بود و هم از شاگردان مولانا المدق  
احمد جنید رحمة الله از وسع تیر بالفتاوت پسندیده و شاگردان گزیده و روزگار  
بماند و در سنه اشمنی و تسعین و تسعمائة و اثنین ازین دار طلال برافشانند چون  
آن علامه و را و اثر حال بقدر ذوالجلال و زر زمره امر او کبار سلطان هند متحرط  
بود و بس از وی این فرزند سعادتمندش نیز خند گاه تفسیر امارت و جاه و مملکت  
بود و ما به در آن حال از و فور مناسبتر که او را بطائفة علییه اولیا بود همیشه و نش  
مانند صحبت و خدمت فقر بود و جو بیان کنج مسکنت و از و او دوران ایام صحبت  
شریف خواجہ باقی طاب شاه نیز رسید ازین و برکت آن صحبت آفتوق از و او

و مسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجه قدس سره با و را از النهر رفته بودند  
 که جذب الهی صاحب ترجمه را دریافت تا پرده غنار را یکسو نماید و ابراهیم و هم وار  
 لباس خشن در پوشید و از سر موالی و اموال و جاه و جلال برخاست از آنجا که  
 سلطان وقت را بروی شفقت بود شیخ ابو الفضل رکن السلطنت او را باین  
 خواجه نسبت مصاهره و شاه و این وزیر الملت احمدی و اهل آن کمال خصومت  
 در اینکه خواجه از فقر لغبار حجت نماید تصدیقات بسیار از آن بان سعادت آتیا  
 رسید اما وی بتوفیق و تائید الهی پای همت بر حادده استقامت پیشش و  
 عسی پیوده اختیار بجای رسید - لاجرم کنج مسکنت و تخرید گردید و اظهار  
 مراجعت حضرت خواجه از سفر ما و را از النهر و چون آنحضرت از آن سفر با گشتند  
 بخدمت لازم البرکت رسید و تعلیم از کار مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت  
 و آن از کار وی را از کار عالم در بود گویند درین ایام نیز ابو الفضل مذکور  
 مراجعت وقت آن جناب میشد و کمی از غلبه آزار آئند و حضرت سپهر بزرگوار اظهار  
 دلشنگی نمود و فرمودند خاطر جمع دار که کار او درین چند روز بر هم نشود و چنانکه  
 فرموده بودند بظهور آمد او در همان ایام مقبول گشت نشینده ام که حضرت خواجه  
 باقی الدخواجه حسام الدین را بشیوه جلال تربیت میفرمودند بظاہر عتسما  
 می نمود و میرانده از ظاہر و باطن خطا بها فرموده می خوانده اند چنانکه در حوا  
 حضرت خواجه فقیه که مشعر بدین معنی است مرقوم گردید سه چه خوش ناز است بار  
 خوب رویان + زویده رانده و زویده چویان بچشمی ناز بے اندازه کردن + بیدگر  
 چشم عذری تازه کردن + با کلمه سالهای بسیار بصدق و انکسار خدمات  
 شاکسته بجای آورد و نظرات خاصه و احوالات نجسته و دیدن رسیدی کامیکه  
 رسید و از حضرت خواجه اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادی و تقوی

تصدی آن امر را بر خویش نتوانست قرار داد و اما چنانچه مشاهده الشریف  
 یک تن را تعلیم و کرد و او به التماس آن نمود که وی را در آن معذور و از خدمت  
 خواجه چون وی را درین تباعد محقق و صادق دیدند عذرش پذیرفتند  
 بلکه آه نهد و از دل غم بر آورد و بر آورده فرموده اند خوب کرد و خود را خلاص  
 ساخت و در مرض موت حضرت خواجه از کمال اصحاب جزا بجناب و بگری حاضر  
 نبود و بداربها و بیماریها که متضمن افاضات کثیره بود بوی تعلق گرفت  
 و خدمات تکفین و تجهیز و تدفین از وی بوقوع انجامید و پس از سپردن  
 بزرگوار در آن جایگاه و خالقاه بخدمات هم سپرد و پیرزاده سعی فراوان  
 مبذول داشت و سعیش مشکو گشت که مخدوم زاده از زمین سعی او بفضول و  
 صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکاتیب بجزرات پیرزاده های  
 خود مرسل داشته شکر از آن جناب را باین عبارت بزرگداشتند ساری  
 آگاه خواجه حسام الدین احمد راجح سبحانه از ماجرای خیر و یاد که مومنه ما مقصود  
 را بر خود التزام نموده که رحمت را در خدمت عتبه علیه السلام اند ما و در افتادگان  
 را فارغ ساخته که عک بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از هزار توایم کرد  
 الهی کلامه الشریف از آن جناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق  
 و محبت عظیم میشود و میگردد و دیدار با میفرمود که حضرت خواجه ما همان حضرت احزاب  
 بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند را تم این حروف عفی الله عنه گوید که این  
 فقیر از تقریر و تحریر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که آنحضرت خواجه  
 احزاب طاب ثراه که نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصه علیه خود که بحضرت خواجه  
 ما القاد اعظامی نموده بوده اند و نیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای خاصه  
 نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه با بعد از انتقال خویش روزیکه بزیارت

روضة منور و رسید و شد و بود و او را عطا فرمود و دستش که ایامه الشریفة است بر او  
خواجہ حسام الدین آنست که چون نماز بامداد و او را مسجد فیروز آباد را و او می نماید  
ساعتی چند مسکن قبل فراق می نشیند و گاه او ای صلوٰۃ اشرف فرموده است  
مزار فائز الانوار پیر بزرگوار خود قدس سره که قرب دو میل بیرون شهر است  
میشود و تمام روز آنجا بتلاوت و عبادت و مراقبه میکند و از هر روز یا نزد و بسند و از  
قرآن تلاوت میکند و چند حدیث از ترجمه مشکوٰۃ المفاتیح منطالعه می نماید و نماز عصر  
آنجا او انموده و جهت تفقه عیال و اطفال شهر بمنزل خود مراجعت میفرماید و بود  
این خمی از او در غیبت سکونت نحو اگر غزنی میماند بمنزل او وارد میشود و اول  
خبر میکنند خود بمنزل آمده از زمان روز را مختصر گرفته بدینست اول ضعیف  
و حسن صحبت میکند و از پیش و از شمال غیر متبر الشفقت علی خلق الله ان پایه دار  
که با وجود نفرنی که او راست از رجوع و مخالطه از باب مختا همیشه سفارش نامه های  
او برای رفع حاجات فقرا را الله بامر او ملوک جایست با وجود که بعضی مخلصان  
گرا هست بعضی تو انگران را از سفارش او دیده بالتماس تمام مسرور و شاد  
که در آن باب خود را کشیده و او را با چون حاجتمندی میرسد و مسالمت میماند  
و نور شفقت عنان صبر او را از کف میر باید و زبان حالش نا طریقت بقوله  
آن بزرگوار دین که او نیز رفع حاجات مسلمین ملوک است کرده و از آن راه  
تذلل با و میرسد فرزندانش معروض داشتند که حفظ آب و شیر ضروری  
است فرموده که ما باین آب و خود شعیار گران نخواهم کرد چه سعادت آن  
آب رو که بشادابی کشت و لهامی مسلمانان مصروف گرد و بعد از انتقال  
حضرت خواجہ روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس الله  
سره بسبب مقالی یک گونہ ملالی بود بنیابت الله سبحانه آخر عبار آن ملالی

برخاست و صفها با و اخلاصها و میان آمد تا بجائی که فرزند بزرگ خود را جهت  
 تربیت باستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر عنایت  
 شامل حال قمره العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواهم  
 که در جواب رقیبه شیخ تاج مرسل نوشته بیان این معنی نماید ملاحظه گرامی  
 ارشاد و بنامه که از سورت پیش از توجه بر بانور نوشته بودند و آثار سلطنت  
 پیش از کتابتهای پیش و روان خوانده میشود و روز پیش از تحریر این رقیبه رسید  
 آنچه از معارف بقلم آمده بود و پندار و وقت شریف بر وفق وقت صاحب  
 این رباعی بوده که هر جا قدمی زدیم در کوچه بود و هر گوشه که رفتیم بسیار  
 تو بود و گفتم مگر سومی و گریه ای نیست + هر راه که رفتیم همه سومی تو بود + ازین  
 جهت که از قلم اهل تقاصد و کثایند پذیرا و درین مکتوب خواهد بود و اما چون  
 وار عمل است و دیوانگان این مسجد بواسطه ظهور بعضی احوال از حول وقت  
 خود بسیار دوری حبه الله هر چه مقومی عمل در رعایت اصول دین باشد  
 برای اینها نافع تر می نماید و از حقائق که در نوشته شریف بود بقدر احوال  
 اینجام بسیار روی میدهد اما آنچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده  
 که بسبب خدمت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم است این حقیر  
 خواهان آنست و گاه بفقیر می دهند خیل این سعادت را عظیم نموده اند  
 تخصیص فانیان باقی سخن را زیبا تر است بلکه بدگیران این خلعت زیبا  
 نیست و تواند که از بس عظمت ضرر بنا اهل رسانند غرض ازین گستاخی  
 بیان حاجت خود است و التماس و دوائی موافق مرضا که معنی دیگر فهم شود  
 مراد این کاتب نیست بجز شد که فقیر زاوگان را با سعادت های دیگر طلب  
 در رسیده و با تصور و نقص خود معلوم این حقیر کردید که سفر و جدائی از

پدید و اهل نافع باشد و باین اشاره با بشارت خدا و مان استاوی ارشاد و پناه  
 سئامه الله تعالی در فرستادن فقیر زاوه مذکور آمد با جازت و خصت ملازمت  
 استاوی شیخ الله و او که تلقین ذکر این سلسله از ایشان بر داشته بود و بر  
 رفته و از کتابها آثار فرید سعادت و مدوهای جناب ارشاد و پناه نسبت با و  
 معلوم می شود و آیت که در وقتیکه مناسب این باشد بدعا و توجه و استغفار  
 و پر وجه ممد و معاون باشند و از صفای نسبت بیاران و اظهار اخلاص نسبت  
 بخاندان نورالایم و سرالاعظم حضرت پیر و ستگمیر علیه الرحمه نخب از ارشاد و پناه  
 خدمت مخدومی شیخ احمد بقا ه الله و دیده میشود و باعث چندین شکرست  
 و از اطلاق الهی و ترقیات عظیم تر از آنکه بقلم آید و را ایشان مشهور و میگردد  
 و خوب تر از آنکه این الطاف و خلعت شریعت و مقومی آن بظهور می رسد  
 و در رعایت ظاهر دین آنقدر رفیق یافته اند که دشمنان و منکران ایشان  
 اعتراض نیابند و از معتقدان چه گوید که بسیارند و خوب اند و خوب تر میشوند  
 و بعد از رعایت شرع از طریقها غیر این طریق مسموع نمیشود که مذکور و محمول  
 میشده باشد و السلام را تم گوید عفی الله عنه آن سال که این ذره شتام  
 بصد شورش احوال از بر با نیور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس  
 الله سره الغریز متوجه بسیر شدند شده بود و در ولی بخدمت لازم السعادت  
 حضرت خواجه حسام الدین سلیمان ندین رسید و بود و در میان موعظ مرشد  
 باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیازی بقبایه عقبه خدا و  
 ارشاد و پناه آوردی انصاف اینست که امروز برای تربیت طالبان حق  
 چون ایشان نیست زیرا که در علوم دین رتبه بلند و از دور اتباع و عمل  
 و رجه ارجمند و معاملات این راه را بجز با و بجز با دیده اند و بعرفت هر یک

بر وجه آنکه رسیده و وعده و وعده و ماغ تربیت اهل تشنه از ایشان بسیار مشاهده  
 میشود و اگر چه بعضی دیگر از آنها و بان نزویک حضرت خواجه قدس سره در تفضل  
 آن حضرت نسبت این بزرگان بهره ور شده باشند و نیز مکرر الله سبحانه  
 تو آنقدر که گاهی بر این فائده رسانند اما در آن اوصاف نجسته که مذکور شد آن ارشاد  
 است که در این امتیاز تمام است آتی ما آنحضرت من کلامه الشریف در نظر فائده  
 نیز در آن ایام که حضرت ایشان مارمه الله سبحانه و رفیدر فائدت عسکری سلطان  
 و شانه بود و حرف فداص ازان بلیه در میان بود و حضرت ایشان و کلمه  
 حضرت خواجه ازان خبر رقم نموده بود و در جواب آن این نیاز نامه مرس  
 داشتند موافق افاضت و برکات افادت آن سند آرای ارشاد و هدایت  
 و در افزون باد بعد از او اسک لوازیم نیاز مندی مشهور و خاطر ملکوت مناظر میگردد  
 که عنایت نامه نامی که ارسال فرموده بودند بطلان آن سرخوش و مشرف گشت  
 و آنکه از حرف خصمت نوشتند چه گوید و چه نویسند که چه خوشحالیهما و التشرح  
 رسیده آید اگر درین ضمن این اراده و نیت خادمان ایشان را دست در  
 که این بوی اشد و طی را بر کات وجود آگاتی صفات خود مشهور و مهور گردانند و  
 که بلایان و بارانندگان اینجار اورکار آورده گرمی ذوق و چاشنی طلب کشند  
 و خوشیهای تازه و شگفتگیهای بے اندازه خواهد رسید همه حال شرح  
 خادمان ایشان ازین تشویشهای صوری مامول نخل همان نیاز مندان  
 است خداوند سبحانه بزودی نجات و خیر خواهد بان را بیدار فیض آثار ایشان  
 مخلوقا و شادان گرداند و چنانچه گوش بشنیدن خطا گرفت دیده نیز نصیب  
 خود رسد زیاده چه تواند نوشت ظلم مبرود و بعد از انتقال حضرت ایشان  
 طاب تربته خدمت خواجه دامت برکاته عنایت نامه باین مخلص خود که رقم

۹

این حرفت و مصیبت پرستی مسل داشته بودیم که ازان نیز فریاد اخلاص و واد  
 ایشان بآن حضرت تصریح میکرد و و آن نیست هوشها و در جلستانه انجمنه و غفایان  
 و کمالات صوری و معنوی را در گاه آرام بخش دل و دیده دوستان و ارا و ازارگان  
 بندگان عثمان بنیاه و ولایت دستگاه محمد و می علیه الرحمته و افره چه تواند نوشت  
 که افسوس و درین غم این واقعه مخصوص مخصوصان و محبان نیست هر که بر سر از  
 اسلام و ارومی باید باندازه دریافت ازین جاوشه جگر سوز ملول و اندوهگین  
 باشند آن محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکر بای سبک آن  
 بجای باید آورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را در بابت  
 برکات و کمالات بالستی انداختند بخوابد خواه دوستان اوار قبول و صحبت  
 ایشان روز بروز مستقیم و متزاید باوانتهی و ز خدمت خواجہ از راه الطانی  
 که باین خام خود و از خدمت نامهای کثیر بکثرت بسیار مرسل داشته اند  
 دوران ایام که بنده در آستان حضرت ایشان قدس سره می بود و در هر چند  
 روز مواظبت نامه ازان جناب باین تراب اعتبار میرسید که در آن  
 تخریض و اغراب و بر استقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت  
 ایشان و بعضی اوقات در خواب و واقعه نیز آمده اند و بنصالح می نوشتند  
 و نیز با شمار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار  
 مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بکلازست ایشان رسید پرسیدند  
 که بیچ نظمی بتازگه ترارومی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید  
 شعر منظمی سخت مابداومی نرسید + این اخگر مافرود باومی نرسید + صد  
 فزه خار که بگذر با کردیم + یکبار بدامان مراد می نرسید + موافق وقت ایشان  
 آمد بجايت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانست

این ربانی خود را نیز مرسل داشت شعر تا شیشه دل قبا به نمائی تکلمند تن جانب  
 کعبه ره گرائی تکلمند ای کاه تن از خویش نیاری بر خاست + تا خاک حجاب  
 که ربانی تکلمند + مقبول فتاد بچشمه و المنة روزی در خدمت ایشان بودی  
 از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند  
 و درست این طائفه بجانبی آرند چنانکه امرای سابق بجانبی آوردند حضرت خواج  
 فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد  
 زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر راز و نیاز اهل آن اجتناب بود که هر چند  
 اغنیا بایشان راه ارتباط و اعتقاد می گشودند ایشانان بیشتر از صاحب کینه  
 احترازی فرمودند و فقرای این وقت ما که نشان چنان اند که اگر امر او اغنیا  
 بجانب ایشان آیند و راه مخالفت و مودت گشایند ناچار این درویشان را  
 در وضع فقر و اندوای ایشان فتور خواهد روی و او پس کرم الهی قلت عقیدت  
 و تمذخوی اغنیا می این وقت را باین فقر احواس و حافظ این فقر ساخت  
 یکی از خلص هم پیرهای جناب خواجه بفقیر گفت که در عترة آخر شهر رمضان  
 خدمت خواجه سلمه الله معتكف بودند روزیست و نهم بعد از عصر فرمودند که ما بعد  
 از شام بمنزل بیرویم که فرو اعیادت و داشتند روزی که مکره چون شام درآمد  
 از مسجد برآمده با سه لاله و آرا مندی آنکه جمع کثیر از جوانان تیز نظر مدسکته  
 نظارگی داشتند و ماه را نمیدیدند بجز وی که ایشان رسیدند ماه نمایان شده  
 ما هذا الا من کراماته الشریفه امر و ز که سال هزار و چهل هجرت و عمر شریف  
 ایشان به شصت و اند رسیده بر مفارق مخلصان سایه رحمت ایشان محدود  
 است و بر سال بر مفارق دوستان خواجه باقی باشد باقی تا بدو شیخ الهدایه  
 سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته حضرت

خواجہ ماست پیش از آنکه حضرت خواجہ با از لاهور متوجه ولایت ماوراءالنہر شوند  
 بخدمت ایشان رسیده بود و نظرات عنایات دیده و اقتباس رشی طریقت  
 و مراقبہ از ایشان نموده اما ویران سفر با شاره حضرت خواجہ با بسبب مانع و غیر  
 مرافقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجہ با که در ہند  
 بودند حضرت خواجہ با وقت آنہما ولالت بملازمت شیخ مذکور نموده رفته بودند  
 چنانکہ ازین نوشته شریف ایشان کہ قبل بایم سفر کی از مخلصان مرسل  
 و ششم اند معلوم گرد و ہر دین روز ہا و اعیہ سیر ولایت قوی گشتہ اسید است  
 کہ بعد از چند روز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ الہدای خوشین واری کرده خود را  
 بدون و ماندن قرار دادند طوبی لمن یکون معہ و فافوزا عظیمہا شعر داغ بی بار  
 دور و میدلی با انہمہم بخود پسندیدیم و رفت با ہر گراملازمت ایشان پیشہ  
 شود و غنیمت است حق و لغزمت اللہ کہ بیکان میگوم شعر و اویم تر از کج مقصود نشانی  
 گر ما ز سیدیم تو شاید برسی با ہشتی کلامہ الشریف و نیز در ان سفر از راہ این کتاب  
 شیخ مذکور مرسل و ششم بودہ اند در جواب التماس شیخ تحریر بعضی قائل و حقائق  
 راہ را از ایشان ہر برادر ارشد شیخ الہدای دعا گوئی معتقد خود را متوجہ فاتحہ اہل  
 مینمودہ باشند با انہمہم پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمان جہا نیست کہ سخن  
 تصوف در میان آریم و از وقائق طریق انجذاب و قائل منہما می گفتند تحریر  
 نماید مع از خود بطلب ہر آنچه خواہی کہ توئی بہر حال یک وصیت میکنم بہ شما باد کہ  
 از از دوست ندید و آن اینست کہ چون ما ہرزہ گرد و بیابان میان باشند خود را  
 بر نسبت خود بد و زند و آثر اغیز و آرید کہ اغزن کہ برت الاحمر است والسلام  
 اہتی بعد از آنکہ حضرت خواجہ با از ان سفر ہمیت اثر مرا حجت نمودند شیخ کمال  
 عقیدت و شکستگی و غربت ملزم خدمت شد و خبر داری کی ب و طعام مساوان

و خدمتگاری او از مفاصله ملائک ایشان با بود و باین خدمات ظاهر از کار  
 او کار و احوال باطن الحقه و اهل نبوت و آثار تو جهات خاصه بر بزرگوار به نسبتهای  
 شایسته رسید چنانکه خود بسیار و رفیقها از و مشاهد حاضران همیشه از خدمت سید  
 و مرشد میر محمد نعمان ایقانه داشتند و در کباب شیخ مذکور بر بام مسجد منیر در آباد  
 با چندین از یاران نشسته بود که ناگاه دیدار کیفیت و خوری غائب شد از شکوه  
 جوش نقره خروشی زود و در آن شد نزدیک بود که از لب بام مسجد که از آنجا تا برین  
 قریب پهل کز باشد بقتی که یکی از حاضران دستش و کم او را گرفت محکم با جمله  
 شیخ از خواب این روزگار است و از آنجا به افتاد و بیستی و انگسار و از غایت خیر و شیر  
 و عیب جونی غنی و فقیر کنار و از مجاوران مزار فایض الالوار بر بزرگوار اگر  
 طالبی سجدت خواجده سالم الدین احمد سلمه است رسید و التماس ذکر و فراغت این  
 سلسله می نماید آن جناب و در آن سجدت شیخ میفرستند و محبت و داد و کثرت میان  
 این دو عزیز کائن است ظلمت آمد و دروغا بختها بجز مته اولیا را شد و طلا محمود  
 منقشه دوم که علت عالی بر تالیف این کتاب این منقشه بود و این منقشه  
 هست بر باز و در کتب که رایت احد عشر که با وصف حال آنست فصل اول  
 در میان احوال بعضی جدا و کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان بر مسموم  
 شهاب الدین علی الملقب به فرخ شاه الفاروقی الکابلی جد  
 پانزدهم حضرت ایشان مستاد او بیازوه واسطه حضرت عبداللہ بن عمر الخطیب  
 رضی اللہ تعالی عنہما می پوید و زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن  
 سلیمان بن مسعود بن عبداللہ الواعظ الاصفهانی بن عبداللہ الواعظ الاکبر  
 بن ابوالفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبداللہ بن عمر بن الخطاب  
 رضی اللہ عنہ و وی از جمله امرا و اعظم و درار سلاطین کابل بوده نخستین

مقصد دوم  
 ۱۱

نزاع هندوستان اوست که از غزنه و کابل بیدار شدند آمده و همین وجه امر و زقیل را  
 که بوی منسوبست کابل می خوانند گویند وی باوصاف جسمه موصوف بود و به ترویج  
 اسلام و توپین عبده اصنام معروف و نسب عارف اکبر شیخ فریدالدین گنج شکر  
 قدس سره الله از غیر بوی القبول میگردد و امام رفیع الدین رحمة الله علیه  
 حضرت ایشا نسبت زیرا که والد حضرت ایشان که شیخ عبدالاحد اند قدس سره با فرزند  
 شیخ زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبدالرحی وی فرزند شیخ محمود فرزند  
 شیخ حبیب الله و فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بهشت و اسطه  
 بفرخ شاه مذکور می یونند زیرا که والد آنجناب شیخ نصیر الدین است که او فرزند  
 سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبدالقادر بن شعیب بن احمد بن یوسف  
 بن فرخ شاه مذکور است امام مذکور جامع بوده میان علم باطن و ظاهر اقتباس  
 الوار باطن از شرح صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف  
 بمخدوم جهانمیان نموده که ذکر حال آن سید عارف در مقاله رابعه سید انشا الله  
 بهمانه و موجب اقامت او بیدار نیست آثار سرهند آن بوده که جای آبادی آن  
 شهر همیشه بود و موحش مسکن سیاه رعایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص  
 اهل قریه سرائس که شش دهفت کرده است از شهر شهرند بنا بر عشر رساندن  
 خزانه از سامانه که بعد مسافت بوده شهری دیگر در میان داشت و در خدمت  
 قطب الزمان سید جلال مخدوم جهانمیان که سلطان فیروز شاه مریدی بود  
 با چه رفقه التماس نمودند که بدار اختلافت و بلی رسیده از سلطان استدعای  
 آبادی شهری در آن نزدیکی نماید حضرت سید مسؤل آن جماعت را مقبول  
 داشته متوجه دارا اختلافت گشت سلطان تا کنور که دو منزل است از بلی  
 استقبال وی کرد و در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمود

امام رفیع الدین

حکم فرمود که در آن سرزمین شهری آباد سازند و خواجہ فتح اللہ را در کلان امام  
 رفیع الدین که از مشربان سرخپایان بود تعیین نمود و خواجہ با و وزیر اسوار آید  
 در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعه نمود هر روز با تمام تمام  
 آنچه بنامی آیات طبایح منهدم نمیدید چون این مقدمه بعضی خلیفه رسید  
 علاج متوجه حضرت سید حواله گردانیدند آنحضرت اشارت با امام رفیع الدین  
 که خلیفه و امام نماز حضرت سید بود و در سن نام اقامت داشت فرمود که آید  
 خشت قلعه نهاد تا به سیمت او از دست خلل محفوظ ماند و در آن بلده سکونت  
 نماید که وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال سرزیر کو  
 آمده در آن متوطن گشت تا دوازده روز در آن عمارت بیکار میگرفتند  
 از تصرف شیخ هر روز عمارت منهدم میشد و باعث تحیر متصدیان بود حضرت  
 امام بطریق کشف این معنی را در یافتند و آگاه ساختند و منع فرمودند  
 بدست مبارک خود خشت بنای قلعه نهادند که الی یومنا هذا آن قلعه  
 بر همان بنا بریاست ازان روز آن بلده فیروز آباد از برکت سکونت  
 آن جناب رونق دیگر یافته و اهل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادت  
 کثیره رسیده اند و الی یومنا هذا ملجای سکنه آن بقعه شریف از قومی ضعیف  
 تربت اوست که در قدیم الامام از شهر سرون بوده و درین روزگار از آباد  
 بسیار میان آن بلده واقع گردیده منقول است که سبب انهدام بنای قلعه  
 آن بود که شیخ شرف الدین ابو علی قلندر قدس سره العزیز را فرخنده شی  
 حضرت ایشان با نخدمت او با همی عالیشان و برخی از نور و ایشان بزیارت  
 شریف برده بودند مدت تمام محاذی صدر امام مراقب بر پای ماندند بعضی  
 سر و صدا شنیدند که نشیند چون باشد پیشتر توجه نفرمودند و زمان بسیر

بر سر تربت والده معصومه مرحومه خویش رحمها اللہ کہ در ان مقبره منوره است  
 نیز خاموش ایستادند این بندہ را کہ یکی از منتسبان دامان فخرک ایشان بود  
 بر دل اخلاص منزل ریخت کہ تا رحمتها کہ بوسیله مبرور ایشان ازین مقبره بر اهل  
 آن نرسیدہ باشد و چه برکتها کہ منزل گردیدہ بود و فدای انشب سعادت ازوم  
 محمد و مزاوله مخزن الاسرار و العلوم خواجہ محمد معصوم القاہ اللہ و اوصالی  
 غایت ماتمناہ سری شکر از زیارت دوش بر گوش ہوش زدند و محمل آن را  
 ازین بود کہ حضرت ایشان بعد از مراجعت از ان زیارت فرمودند کہ چون مجاویز  
 روضہ امام ایستادم از حق تعالی ملتس آن شدم کہ الہی از جمیع اموات این  
 گورستان عذاب را بگیرم تو بر دازم آواز رسید کہ تا ہفتہ عذاب از ایشان براف  
 باز مٹعی شدم و گفتم رحمت ترا نہایتی نیست بر مغفرت بیفراک حکم شد کہ ماہی  
 عذاب مرفوع گرد و باز پیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نمودہ  
 بکل بخشیدند فدای آنروز بمقبرہ کہ والد ماجد آنحضرت مدفون اندانجا حاضر  
 شدند و بخاطر عاظر آنحضرت قدس سرہ مضمون حدیث معروف گذشت کہ  
 چون عالمی بر مقبرہ بگذرد تا چہل روز عذاب از ان مقبرہ بردارند بجز و این  
 خطور ملہم شدند کہ بقدم تو تا قیامت عذاب ازین مقبرہ برداشتم و آنجا نیز ان  
 التماس در میان آمد و بجز اجابت رسیدہ تو از ہر در کہ بازاری بدین خوبی  
 و زیبائی + وری باشد کہ از رحمت بروی خلق بکشتائی + اما والد شریف ایشان  
 العالم العارف الامجد الشیخ عبدالاحد رحمہ اللہ کہ درین کتاب تفسیر از ایشان  
 بحضرت محمد و مہر و قدس سرہ آنجناب را در عنقوان جوانی و آوان تحصیل  
 علوم ربانی بنا گاہ طولای شوق این راہ گریبان دل بگرفتہ بخدمت  
 مظہر النفوس الشیخ عبدالقدوس قدس سرہ برد آنجا بکن ارادت آوردہ

شیخ محمد

پہنجا

تلقین اذکار و تعیین اطوار فرما گرفت چون دانش شیخ التماس سکونت بر آن استان  
و طلب مصاحبت بان درویشان و خداپرستان نمود و خدمت شیخ رضایان  
نمود و فرمود قدم غریب بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاد و باز گرد و آنرا  
باتمام و اختتام رسان انگا و بیا و تحصیل بن معامله کمر بست بند که در روشی علم را  
چندان کنگ نیست چون حضرت مخدوم این نشنود و ملاحظه کبر سن شیخ نمود  
زبان مسالت بگشود و گفت ترسم که چون ایس از اتمام و انصراف علوم و بیاید  
عقبه علیه شتابم این گرامی صحبت را در نیایم شیخ فرمود چون در انبیا لی بفرزندم  
رکن الدین شود و از بجز آنچه سجونی حسب الامر ع صبری کنیزم تا گرم او جدا  
کند گوین بر تحصیل علم و اجبت فرمود و قضایا پیش از تمام تحصیل حضرت  
مخدوم عمر گرامی شیخ او در دست تمامی کشید و آن نامه سوز دل با شجاعت رسید  
پس حضرت مخدوم بعد از فراغ کتاب فنون علوم از مشغولان مفهوم و پس  
از مراجعت سیر و سیاحت بعضی با او که غمگرم بود و خواه شد نشاء الله سیر  
بکام آن اشارت همگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد او بشارت و اله خوش  
و ملاحظه علاستند و طالب و فاکیش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات مرتبه  
و رباره آنجناب بکار برد چون از فرزند فواید خویش بهره برد و امید فرقه خلافت  
پوشانید از قاری و حشمتیه و به تلقین و تربیت طلاب اهر فرمود و احادیث و نامه  
بنوایت عالی و ربلاغت معانی و فصاحت الفاظ نوشت و آن نامه گرامی که  
نگارش نموده نیست که گذارش می یابد بسم الله الرحمن الرحیم بشارت  
لقد انجز الاقبال ما وعدا و کوب المجد من الانق العاصم و کب بشری ترا  
که دولت و اقبال بر نمود و آنجا زو عده کرد و نقاب زرخ کشود و در آسمان  
رفعت شمس بر آیده و نوری اوان بتافته اندر جهان نمود الحمد لله العالی

بشارت

۹۱۴

خلق آدم على صوته وكرمه بخلافه واجري تلك السننة بين انبيائه واوليائه وقد  
احسانه على سنته واخر شكره على نعمه هو الاول وهو الاخر والظاهر والباطن  
لاموخر لما قام ولا مقلما لما اخرج ولا معلن لما ابطن ولا مخفي لما اظهر وسمت هموم  
اوليائه على ربه كرس الى الاكران عاروا واعتلقت لحيان بارافان ارت عليهم بركت  
وعشية كاس الحبة من كفى ثم حبس بهم وارا كما ما بين عليهم الابل جعل قلوبهم  
من شوق لقاء الخليل نارا وتفيض عينهم من الدمع مداد اليللا ونهارا و  
يستغلبون بذكره ستر وجهه ارا ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلا واسرا ويعلمون  
حول سراوات الوجدان افكار الايوان منهم في كل زمان من يعرف في وجهه  
نضارة العرفان وهو عطشان وحين له في فضاء العشق والوح طيران غابية  
مشقة لواء الرحمن ونهاية مقصود رضاء المنان يظهر في اقطار الارض تاسرة  
ويظهر في الانوار والانسان ناطق بالحق ويعودون الى الرب الخلق ليخرجهم من  
الظلمات الى النور ويقدمهم ويحبهم الى الله العفو والصلوة والسلاوة على من  
هو خير خلق واحبابه وخاتم انبيائه وخاتم اصفياؤه وهو سواك الرحمن و  
صاحب الشريعة المراد والطريقة النيرة والحقيقة البيضاء وعلى خلفائه  
الاربعية واحباب الكرام البررة اما بعد فان الله خلق الاله العلاء من اوثق  
دعائه الاسلاف والايام من اكرم منا هم العمل والاحسان على ما ورد في الخبر  
عنه عليه الصلوة والسلام والذي نفس محمد بيده ان احب عبدا لله الى  
الله الذين يحبون الله الى عودته ويحبون عباده الله الى الله ويمشون في الارض  
ما برعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على  
بصيرتكم اما من اتبعني واتباعه وانما يكون برعاية اقواله واحواله ثم ان الاخ  
الاغراض والصاحب المرضي المتوجه الى رحمة رب العالمين المتوكل على الله

يوم الدين اخانا العالم شيخ عبد الاحد بن زين العابدين لما حرم تصدقا  
 ليس الخرقه منا وتفقه بالعلم واشتغل بالذكو والفكر شغلا كاملا اجزنا له  
 اجازة بالباس الخرقه للطالبين كما اجاز لنا شيخنا وابونا شيخ الاسلام قطب  
 الاقطاب الشيخ عبد القدوس قدس الله سره الغري وهو من شيوخ شيخنا  
 الاسلام الشيخ محمد عارف وهو من شيوخه شيخ الاسلام الشيخ احمد عبد الحق  
 وهو من شيوخه الشيخ جلال ياقيني وهو من شيوخه الشيخ الثمالي الدين  
 ترك ياقيني وهو من شيوخه الشيخ علاء الدين علي حمد صابر وهو من شيوخه  
 الشيخ فريد الحق والدين مسعود اجري هني وهو من شيوخه قطب الملك والدين  
 خواجه قطب الدين بختيار اوشى وهو من شيوخه خواجه معين الدين بختيار  
 وهو من شيوخه الشيخ عثمان الهرماني وهو من شيوخه حاجي شريف زندي  
 وهو من شيوخه الشيخ مودود دجشتي وهو من شيوخه الشيخ ابي بسف الجشتي  
 وهو من شيوخه الشيخ ابي محمد الجشتي وهو من شيوخه الشيخ ابي سحاق الشامي  
 وهو من شيوخه الشيخ حنايفة المرعشي وهو من شيوخه الشيخ سلطان البلخ  
 ابراهيم الادهور وهو من شيوخه الشيخ فضيل بن عياض وهو من شيوخه  
 الشيخ عبد الوالي حد بن زيد وهو من شيوخه الشيخ حسن بصري وهو من شيوخه  
 حضرت امير المؤمنين امام المسلمين علي المرتضى وهو من حضرة رسالة  
 الربيعة القدسية محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو من الله تعالى  
 عز وجل وايضا اجزنا له دامت بركاته وزيديات درجاته بالباس الخرقه  
 المباركة القادرية المحمدية لمن يطلبها وبراة اهلا و مستحقا لها كما اجازنا  
 بالباس الخرقه للطالبين سناذ علماء المشرق والمغرب علامة الواري علو  
 الهدى المحقق المدقق الكامل لمكمل سبل السادات امير سيد ابراهيم معين

الحسين الحسيني لا يرجع لقادري وهو من السيد السند الشيخ احمد الجبلي القادري  
 وهو من شيخه ووالده سيد السادات سيد موسى لقادري وهو من شيخه  
 ووالده سيد عبد القادر وهو من والده وشيخه سيد السادات سيد حسن  
 وهو من شيخه ووالده سيد السادات محي الملة والدين ابى نصر وهو من شيخه  
 ووالده السيد الحسين بن سيد بن صالح وهو من والده السيد الجيد المستند  
 عبد الرزاق وهو من والده سيد السادات قبلة ارباب الكرامات قطب  
 الكونين غوث الثقلين محي الحق والشريعة والطريقة والحقيقة ابو محمد <sup>القادر</sup>  
 الحسين والحسيني والجبلاني قدس الله روحه وهو من شيخه الشيخ ابو سعيد  
 الخزومي وهو من شيخه شيخ الاسلام ابو الحسن علي القرشي الهنكاري وهو  
 من شيخه شيخ الاسلام ابو الفرج يوسف الطرسوسي وهو من شيخه شيخ  
 الاسلام عبد الواحد بن عبد العزيز التميمي وهو من شيخه شيخ الاسلام  
 الشيبلي وهو من شيخه شيخ الاسلام سيد الطائفة الصوفي تاج الدين البغدادي  
 وهو من شيخه شيخ الاسلام علي لمفلس السقطي وهو من شيخه شيخ الاسلام  
 معروف الخرمي وهو من شيخه شيخ الاسلام ابو سليمان داود الطائي وهو من  
 الامام علي بن موسى رضي الله عنه وهو من ابيه الامام جعفر الصادق وهو  
 من ابيه الامام علي محمد الباقر وهو من ابيه الامام السعيد الشهيد الحسين  
 هو من ابيه امام المسلمين مير المومنين اسد الله الغالب علي بن ابي طالب  
 رضي الله عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو من سيد المرسلين امام  
 المتقين وخاتم النبيين خاتم المرسلين المبعوث رحمة للعالمين محمد النبي العربي  
 محمد صلى الله عليه وبارك عليه واله الطيبين الطاهرين ووصينا امت  
 بركات ان يشغل بالعلوم الصوفية واواد المشائخ واعمالهم مراعي حقوق

الشرع من الأصل والفرع همتشلا لاوامر الله ومجتنا نواهييه ومو دبا بأداب  
 الصوفيه خو لا ادب وان لا يتخ والى رباب الدنيا واحبابها ويحضر في مجلسهم  
 وطيبا لدنيا وان يجب وكاد الشيخ واقربائه ويراعى حقوق ادا بهم كما قال  
 الله تعالى لحبيبه صلى الله عليه وسلم قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في  
 القربى وان يشغل بالله اشتغاله باطنا معرضا عن غير الله كما قال الله لحبيبه صلى  
 الله عليه وسلم واذكر اسم ربك وتبتل ليه تبتيلا من هذا في الدنيا وعناك  
 العقبة ثابتا على السعادة والسعادة من غير التقات الى رسوم اهل البطالة وان  
 يجعل الوحدة والغزاة راس مالها فانها تمسك رباب الصدق والصفاء فان  
 استطاع ان يستمر وقائه على الملازمة بالخلق فهو اولى واخرى وان لو  
 يتسرع ذلك فيجعل نفسه نصيبا منها وينبغي ان لا يكون سنته خالية عن  
 خلقه او خلوتين فان كان هكذا فيد لا الغزاة نائمة عن يدها وبين الناس  
 خليفتنا فرحم الله من الكرم وعظيهم من الكرمنا وعظمتنا واهان من اهانه  
 فاسأل الله العظيم المنان ان يكون الاخ الشار اليه مرضينا عند الله ومحبويا  
 عند الناس اللهم بلغه الى منتهى مطالب الصديقين وادصله الى اعدى درجات  
 العارفين الكاملين المكملين بحرمته النبي وآله وصلى الله على خير خلقه  
 محمد وآله اجمعين من الفقير الحقير الخبير المرخص ساكن الدين بزعم القديس  
 اسمعيل الخنفي كتبه وحركه في سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام على  
 من اتبع الهدى مخفى كما نذكر بسبب انتساب حضرت مؤدوم به حضرت شيخ  
 عبد القدوس وفرزندش مجمل احوال اين دو غزيرين كتاب ضروري ست  
 بعرض بيان مير سيد توفيق الله الصمد شيخ عبد القدوس قدس سره  
 شيخ مشهور همدستان ست واز كبار ايشان از فرزندان شيخ صفى الدين

که در اصول و فروع علوم از محمول محققین بود و صاحب تصانیف مفیده  
 مشهوره سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات  
 و وقور غلبات و اتباع سننه سنیه بنیامت متقن بود و در التزام شرافت امور  
 دینی سخت متکمن اورا کتاب ست مشتمی با ثوار العیون مرتب علی سببه فنون که  
 در هر فن اسرار و الابرص کائف املا آورده در فن نخستین بزکاشته که اگر چه  
 ارادت من بخدمت شیخ محمدت لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جد او  
 شیخ احمدت قدس سرهما و ستایش او در آن فن بسیار فرموده و نیز آنجناب  
 از درویش قاسم اودهی که از بزرگان سلسله سهروردیست است اجازت  
 خلافت داشت و خزان کتاب مذکور اورا رسائل و مکاتیب نیز هست و در  
 زیباتی و دلربائی ب در مکتوبی مینویسد که شیخ ماسید محمود و محمد کلسی و از لوان  
 در از کرد و از حیرانی گفت او تعالی و را را الورا است اگر چه این سخن نیک باشد اما  
 چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب را از کله و را را الورا باید شد  
 رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی هدایت است و چون هدایت را هدایت  
 نیست نهایت را نهایت نه بود که خدایا سبحانه نهایت نبود طالب و نهایت  
 بی نهایت باید تا و نهایت رجوع بسوی هدایت آید مومنان خدای غرض را  
 در بهشت بینند نه آنکه خدای در بهشت باشد تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا  
 اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون مانی اجنه بسوی الله  
 روی نماید و را را الورا و تحت الشری یکجا آید چه جائے در را الورا است انشی  
 و بسا اسرار سکریه در آن صحیفه علیه ابر او فرموده که بر خوانندگان هر شمار  
 بودی است ب و هم در مکتوبی رقم نموده که کو نوا مع الصا و قین فرمائید که  
 در حضرت سلطان بے اعانت صاحبان و بے مصاحبیت آشنایان بار و شوار

اگر چه که در حسن صد هزار است با یکی حقیر است او را از خواطر فاسده پرسیده  
 در جواب نوشته بهیهات پرسیده بودند از بلای سخت و ابتلائی عام که هیچ  
 ولی و پی نبوده که مقبلان نبوده از آنجا که بشر بود و گذر بدین چیز میمانند  
 و شتمند اما فرق آنست که یکی را گاه بگاه بطریق ابتلا و امتحان باشد و او  
 بدان ما خود نگردد بلکه سبب قرب و علو است او بود و یکی را از راه خزان غرق  
 آن گردانند و او بدان ما خود نگردد بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه  
 حال ما بدان است اینجا قیمت مروان و نامروان ظاهر کرد و که خلق را جواب  
 رجال و اللطین و الشهادة رجال و اللقصه رجال آنکه تیغ زید و تیغ خورد و دیگر  
 است و آنکه کاسه لیسید و شریذ خورد و دیگر در اکثر مکاتیبش از انگسار و ابقار و  
 خوف خاتمہ کار سخن کرده خاتمہ مینویسد حضرت ایشان قدس الله سره العالی  
 از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت غرایم امور و نبیه  
 آن پایه داشت که وقتی امام مسی را او پیدا نمود و بر او زاده او شیخ عبد العزیز  
 فرمایش آمد و امامت نمود میان الذین انعمت از و وقفه ظاهر کرد و پیش شیخ  
 نماز را باز گردانید و خشم تمام گفت احداث را که امامت نکنند و نماز مردم  
 را فاسد نسازند انداخته اند که موصول با صده حکم یک کلمه دارد که قطع آن  
 درست نیست و وقفه میان آن روانه با بهیهات تا عقبه ایها مفرق است  
 ابحنه و فریق فی السعیر در پیش است کجا خواب و خورد و کار او را کم و در کش  
 است که کس می نهد نشان آب و گل من محل می نشود درین جهان  
 شکل من از بهیست آن و و راه چون شد دل من تا خود بگردم راه بود  
 منزل من بجای دیگر نگار و در کوی بتان رشت همه عمر در دنیا  
 چون برهن سپید بتخانه بماندیم + عمر با خبر سپیدمگ و سفر آخرت و پیش آمد